

لازم به ذکر است: متن ذیل پیاده شده از صوت درس می‌باشد و هیچگونه ویرایشی روی آن اعمال نشده است.

اعوذ بالله من الشيطان الرجيم

بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله رب العالمين و صلى الله تعالى على سيدنا و نبينا
ابى القاسم محمد و على آله الطيبين الطاهرين المعصومين لاسيما بقية الله فى الارضين
ارواحنا فداه و عجل الله تعالى فرجه الشريف و اللعنة الدائمة على اعدائهم اجمعين.

در آستانه‌ی میلاد مبارک حضرت ختمی مرتبت محمد مصطفی(ص) و امام بحق ناطق
جعفر بن محمد الصادق صلوات الله عليه و على آباءه الطاهرين و ابنائه المعصومين
هستيم. اين دو ميلاد بسيار مبارک را خدمت حضرت بقية الله الاعظم ارواحنا فداه و
حضرت فاطمه‌ی معصومه(ع) و تمام شيعيان و مواليان آن بزرگواران بلکه به بشریت
تبریک عرض می‌کنيم و بالاخص شما گراميان. و امیدواريم که ان شاء الله آن رسالت و
دینی که آن بزرگوار از طرف خدای متعال به بشر عرضه کردند ان شاء الله فراگیر بشود،
عالمگیر بشود ان شاء الله «و لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ، وَ لَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ، لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ
كُلِّهِ وَ لَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ» (توبه/33) و ان شاء الله برای حوزه‌های علمیه و ماها هم
سهمی ان شاء الله در اين انتشار و عالم‌گیر شدن باشد که در روایتی از امام صادق(س)
هم هست که علم از کوفه ظاهراً منتقل به قم می‌شود «و منها تفيض الى سائر البلدان».
بنابراین کسانی که در حوزه‌ی مبارکه‌ی علمیه قم بخصوص اشتغال دارند، تحصیل
می‌کنند، تدریس می‌کنند، پژوهش می‌کنند، تحقیق می‌کنند ان شاء الله موفق بشوند که
معارف اسلام را، فقه اسلام را ان شاء الله منتشر کنند به سراسر عالم و چون ما جاء به
النبي(ص) مَرَّ حَقَّ اسْتِ، عَيْنَ حَقِّ اسْتِ و حق با عقل و فطرت انسان‌ها هم سازگار
است اگر درست عرضه بشود اين مسائل ان شاء الله کم‌کم جای خودش را باز خواهد کرد
و ان شاء الله زمینه برای ظهور موفور السرور حضرت بقية الله الاعظم ارواحنا فداه هم که
با ظهور آن بزرگوار تکمیل خواهد شد مسأله‌ی رسالت و آن نتیجه‌ی نهایی از رسالت
محقق خواهد شد. ان شاء الله زمان ظهور مبارک آن حضرت را هم درک کنیم «و جعلنا من
مقوِّبة سلطانه و المؤتمرين لأمره». حالا اين دو صلوات خاصه‌ی آن دو وجود مبارک را
خدمت‌شان تقدیم می‌کنيم.

بسم الله الرحمن الرحيم

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا حَمَلْتَ وَحَيْكَ وَ بَلَّغْ رِسَالَاتِكَ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أَحَلَّ خَلَائِكَ وَ
حَرَّمَ حَرَامَكَ وَ عَلَّمَ كِتَابَكَ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا أَقَامَ الصَّلَاةَ وَ آتَى الزَّكَاةَ وَ دَعَا إِلَى دِينِكَ
وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا صَدَّقَ بِوَعْدِكَ وَ أَسْفَقَ مِنْ وَعِيدِكَ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا عَفَرْتَ بِهِ
الدُّنُوبَ وَ سَتَرْتَ بِهِ الْعُيُوبَ وَ قَرَّجْتَ بِهِ الْكُزُوبَ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا دَفَعْتَ بِهِ الشَّقَاءَ وَ
كَسَفْتَ بِهِ الْعَمَاءَ وَ أَجَبْتَ بِهِ الدُّعَاءَ وَ نَجَّيْتَ بِهِ مِنَ الْبَلَاءِ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا رَحِمْتَ بِهِ
الْيَتَامَى وَ أَحْيَيْتَ بِهِ الْبِلَادَ وَ قَصَمْتَ بِهِ الْجَبَابِرَةَ وَ أَهْلَكْتَ بِهِ الْفَرَايَةَ وَ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا
أَضَعَفْتَ بِهِ الْأَمْوَالَ وَ أَخَزَّرْتَ بِهِ مِنَ الْأَهْوَالِ وَ كَسَّرْتَ بِهِ الْأَصْطَامَ وَ رَحِمْتَ بِهِ الْآثَامَ وَ صَلِّ
عَلَى مُحَمَّدٍ كَمَا بَعَثْتَهُ بِخَيْرِ الْأَدْبَانِ وَ أَعَزَّرْتَ بِهِ الْإِيمَانَ وَ تَبَّرْتَ بِهِ الْأَوْثَانَ وَ عَظَّمْتَ بِهِ

الْبَيْتِ الْحَرَامِ وَ صَلَّى عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ الطَّاهِرِينَ الْأَخْيَارِ وَ سَلَّمَ تَسْلِيمًا» اللهم صل
على محمد و آل محمد

«اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ الصَّادِقِ خَازِنِ الْعِلْمِ الدَّاعِي إِلَيْكَ بِالْحَقِّ النُّورِ الْمُبِينِ
اللَّهُمَّ وَ كَمَا جَعَلْتَهُ مَعْدِنَ كَلَامِكَ وَ وَحْيِكَ وَ خَازِنَ عِلْمِكَ وَ لِسَانَ تَوْجِيدِكَ وَ وَليَّ أَمْرِكَ وَ
مُسْتَحْفِظَ دِينِكَ فَصَلِّ عَلَيْهِ أَفْضَلَ مَا صَلَّيْتَ عَلَى أَحَدٍ مِنْ أَصْفِيَائِكَ وَ حُجَّجِكَ إِلَيْكَ حَمِيدٌ
مَجِيدٌ» اللهم صل على محمد و آل محمد

دلیل دیگری که می‌توان اقامه کرد بر عدم تنجیز علم اجمالی در صورت مورد بحث و عدم لزوم مراعات غیر ما نختاره و بختاره المضطر لرفع الاضطرار، این بیان هست که ادله‌ی رفع اضطرار مقدمه‌ی اولایش این است، ادله‌ی رفع اضطرار خب قهراً در این‌جا بنفسها قابل تطبیق نیست چون بر آن‌که حرام است که احد الاطراف است؛ بر او که اضطراری تحقق پیدا نکرده، پس موضوع اضطرار در احد الاطراف وجود ندارد تا دلیل رفع اضطرار تطبیق بشود. در احد اطرافی هم که اضطرار پیدا شده احد اطراف هم حکم ندارد که دلیل اضطرار ... احله الله لمن اضطر اليه یا رُفِعَ ما اضطر اليه. بنابراین خود ادله‌ی رفع اضطرار در مقام قابل تطبیق نیست مگر این‌که حرف شیخنا الاستاد و مرحوم آقای نائینی را بزینم که وقتی انتخاب می‌کند همان می‌شود مضطرُّ اليه؛ اگر این را نگوییم خب ادله‌ی رفع اضطرار بنفسها قابل تطبیق نیست. ولکن از دو راه می‌شود گفت که در ما نحن فيه هم در مثل اضطرار به احد اطراف غیر معین در این‌جا هم شارع رفع را دارد. راه اول راهی است که شیخنا الاستاد قدس سره در اصول پیموده‌اند در همان دروس فی مسائل علم الاصول و آن این است که ادله‌ی رفع اضطرار به اولویت دلالت می‌کند بر این‌که جایی که محتمل الحرمة هم هست برداشته شد، یعنی آن جایی که مقطوع الحرمة باشد یعنی واقعاً حکم هست، عبد هم به آن یقین پیدا کرده و اضطرار پیدا می‌کند، ادله‌ی رفع اضطرار این‌جا را که می‌گیرد؛ این قدر مسلمش هست. اما آن‌جا که محتمل الحرمة هست به طریق اولی. فلذا این را که انتخاب می‌کند این اگر مقطوع الحرمة نیست ولی محتمل الحرمة هست، اگر شارع مقطوع الحرمة بود برمی‌داشت حالا که محتمل الحرمة هست بر نمی‌دارد، پس به طریق اولی برمی‌دارد و حکم برداشته شد. منتها ایشان یک کلامی دارند که حالا می‌گویند در آن جایی که مقطوع الحرمة باشد و مسلم حرام باشد رفع واقعاً است و واقعاً حرمت برداشته می‌شود، حلیت واقعیه در آن موارد وجود دارد. این مواردی که محتمل الحرمة هست در این موارد حکم ظاهری است، حکم واقعی برداشته نمی‌شود، حکم ظاهری است، که حالا ما عرض می‌کنیم حالا بعداً عرض خواهیم کرد. پس یا از این جهت که به اولویت تمسک کنیم و بگوییم برداشته شد یا به مذاق شرع، بگوییم وقتی شارع از ادله‌ی رفع اضطرار می‌فهمیم مذاق شارع این است که کسی که اضطرار پیدا می‌کند شارع مخلص برای او درست می‌کند، این جور نیست که این قدر سختگیری داشته باشد «یرید بکم الیسر و لا یرید بکم العسر» حتماً کسی هم که به این مرحله می‌رسد که اضطرار پیدا می‌کند شارع به او ترخیص داده که وقتی آن جایی که مسلم الحرمة هست از آن‌جاها و از آن عبارات و از آن مطالبش مذاقش را کشف می‌کنی که مذاق او در این‌جاها ترخیص است، رفع حرمت است. خب چه حالا او را بگویند و چه این را بگویند، یعنی چه از آن راهی که شیخنا الاستاد فرموده و چه از راه کشف مذاق شارع بگوییم که پس این‌جا... حالا که این‌جا یک ترخیصی هست و رفع حرمتی هست مقدمه‌ی ثانیه این است که یا این رفع رفع واقعی است یعنی همان‌طوری که در جایی که مسلم امر حرامی است و معین است و به او اضطرار پیدا کرده در آن‌جا واقعاً حرمت را برمی‌دارد و حلال است، حلال واقعی؛ این‌جا هم همین‌طور است و آن محتمل

الحرمة اگر در واقع حرام باشد حرامش حرمتش را برداشته؛ که به نظر می‌آید که اگر فرمایش ایشان تمام باشد باید گفت که... این دلالت التزام برقرار باشد باید گفت که چرا می‌گویید رفع ظاهری حرمت واقعی است دیگر؟ این‌جا هم رفع واقعی باشد، یا آن مذاقش را می‌گوید خب این‌جا هم واقعی، وقتی که مسلم آن‌جایی که مفسده‌ی مسلمه دارد و عید هم می‌داند و ادله و اطلاقات و این‌ها می‌گیرد و مسلم است قطعی است آن‌جا شارع فرموده احله الله لمن اضطر اليه و واقعاً حلال است که قائل هستید قبول می‌کنید می‌گویید مدلول ادله این است، خب آن‌جایی هم که محتمل الحرمة هست به این شکل که باید بگوییم که اولویت دارد که برداشته بشود. خب و چه شما بفرمایید که رفع واقعی نیست، رفع ظاهری است و ترخیص ظاهری است؛ چه آن باشد و چه این باشد هر دو این‌ها مانع می‌شود از بقاء علم اجمالی. چون اگر این محتمل الحرمة‌ای را که انتخاب می‌کند آن را برای رفع اضطرار، خب اگر این واقعاً در این‌جا حرمت در این‌جا باشد شارع بنا بر آن مسلک... خب شارع این حرمت را بالاولویه برداشته اگر بگوییم حرمت را برداشته. خب وقتی احتمال برداشته شدن حرمت را در این‌جا دادیم کیف یبقی علم اجمالی؟ خب احتمال می‌دهیم حرمت نباشد دیگر، علم به وجود حرمت با احتمال برداشته شدن حرمت که متنافیان هستند قابل اشتغال نیستند. پس بنابراین وقتی احتمال می‌دهی یعنی وقتی که احتمال می‌دهیم شارع این حرمت را، حرمت همین‌جایی باشد که من اختیار کردم و اگر باشد شارع آن را برداشته به آن دلالت التزام یا به آن مذاق شریعت، پس دیگر علمی ندارم به این‌که این‌جا حرمتی وجود دارد. وقتی علم نداشتیم به این‌جا که حرمت وجود دارد پس این‌که مصرف دارم می‌کنم که مجوز هست، مرخص هست، مرخص فیه هست، آن دیگری هم فقط احتمال می‌دهم یک حرمت شاید در آن‌جا باشد برائت جاری می‌کنم، اصول مرخصه جاری می‌کنم بلامعارضه. اگر هم بفرمایید که نه این رفع واقعی نیست بلکه رفع ظاهری است، باز علم اجمالی به تکلیفی که ترخیص ندارم منجز است و الا من بدانم یک وجوبی این‌جا هست، یک حرمتی هست ولی احتمال می‌دهم شارع ترخیص داده ولو آن را برنداشته ولی ترخیص داده، مثل موارد شبهات بدویه همین‌جور است دیگر احتمال که می‌دهیم حرمت باشد، ولی چون شارع اذن داده، ترخیص داده به برائت و ادله‌ی حل و این‌ها خب این‌جا هم همین‌جور است، این‌جا شما دیگر علم نداری به وجود یک تکلیفی که ترخیص در آن نباشد، اذن در آن داده نشده باشد. وقتی به چنین تکلیفی علم نداشتی خب تنجیز نیست و آن‌که انتخاب می‌کنی برای مصرف آن‌که مسلم اشکال ندارد، آن دیگری هم باز مشکوک است برائت جاری می‌کنیم.

پس بنابراین به این بیان هم می‌توان در مقام قائل به عدم تنجیز علم اجمالی و عدم لزوم مراعات احتیاط در آن غیر ما یختاره المضطر شد به این بیان. و این بیان هم احسن از آن بیان دبروز است به خاطر این‌که خب آن باید بگوییم حتماً آن اسمش می‌شود مضطرّالیه، منطبقاً علیه مضطرّالیه هست ولی خب آن مسأله محل اشکال بود. ولی این دیگر این نیست دیگر.

خب این بیان، این بیان هم البته مناقشه‌ای که دارد همان مناقشه‌ی سیالی است که وجود داشت که بله این در یک صورت است که شما می‌دانی، یعنی آن دلالت التزام مال یک صورت است، یا آن ترخیص، ترخیص ظاهری مال یک صورت است، بیش از این از مذاق شارع یا از دلالت التزامیه ادله‌ی ترخیص گفته می‌شود استفاده نمی‌شود که اگر تو اقتضای بر این بکنی و دیگر اطراف دیگر را انجام ندهی بله، ما در این صورت اگر این حرام باشد حرمتش را برداشتیم، در این صورت؛ یا در این صورت اگر چه حرمت را برداشته باشیم در واقع اگر حرام باشد حرمتش را برداشتیم، در این صورت به تو اذن دادیم، ترخیص

دادیم. اما اگر علاوه بر این بخواهد طرف و اطراف آخر را هم مرتکب بشود نه، برنداشتیم و لذاست که فاعل حرام شدی. باید ببینیم آن مقداری که از ادله‌ی رفع اضطرار و احله الله لمن اضطر الیه استفاده می‌کنیم چه مقدار است؟ اگر گفتیم بیش از این مقدار نیست کما ذهب الیه الشهد الصدر قدس سره؛ خب این استدلال هم قهراً از بین خواهد رفت.

س: حاج آقا جلوی این اشکال سیال را در احدهمای معین چه جور می‌گیرید؟

ج: بله؟

س: این اشکال سیال را جلوی این را توی احدهمای معین که خود شهید صدر می‌گوید که و قطعاً می‌توانید تعدی بکنید این را چی می‌گویید؟ اجتنب عن الخمر خورده به آب و شربت، اطلاق اجتنب عن الخمر خورده به آب و شربت، ما می‌خواهیم ...

ج: شما می‌گویید معین ...

س: معین می‌خواهم بگویم، من فقط باید آب بخورم، توضیح می‌دهم، فقط باید آب بخورم، همان بیانی که توی احدهمای ... این‌جا هم می‌شود تطبیقش هم این است، توی این‌جا من باید آب بخورم، اجتنب عن الخمر هست، اطلاق دارد، علم تفصیلی را می‌گیرد، علم اجمالی را می‌گیرد هم شربت را نمی‌توانی بخوری، هم آب را نمی‌توانی بخوری به خاطر همان اطلاق ادله‌ی اجتنب عن الخمر، درست است؟

ج: خب، ولی اضطرار به چی پیدا کردید؟

س: اضطرار پیدا کردیم که آب بخورم، آب معین؛ حالا ادله‌ی اضطرار در آن هست که نتقدر بقدرها، اگر فقط آب را بخوری و شرتی که همان احتمالی که در احدهمای لا معین که می‌گفتید در کاس دومی ممکن است خمر باشد در شربت هم ممکن است خمر باشد، قدرت و قوت سایه‌ی اجتنب عن الخمر که می‌گفتید لا یندفع این قدرت به واسطه‌ی ادله‌ی اضطرار بلکه نتقدر بقدرها در احدهمای معین هم هنوز سایه‌ی قدرتش روی شربت هست؛ اگر تعدی نکردی و شربت را نخوردی آب حلال است. اضطرار فقط می‌خواهد این را بردارد نتقدر بقدرها. این‌جا چی می‌گوییم؟ شهید صدر می‌آید این حرف را بزند؟ بگوید که سایه‌ی اطلاقات اجتنب عن الخمر فقط در موردی که اضطرار بیاید تعدی نکند برداشته می‌کند، چه فرقی می‌کند؟ پس به احدهمای معین هم این اشکال هست که قطعاً ایشان دیگر این را که نمی‌گوید که.

ج: بله در جایی که به احدهمای معین اضطرار پیدا کردید اگر حرمتی در آن‌جا باشد آن حرمت، مسلم حرمت این برداشته شده ...

س: اگر از اضطرار این را می‌فهمیم این را مسلم گرفتیم، اگر تعدی نکنیم، اگر نتقدر ...

ج: نه آخر من به این اضطرار دارم چه او را ... ببینید ...

س: ... عیبی ندارد در تعین احدهما ... عدم تعین نشود آقا، این بیان آخر خوبی‌اش این است، توی بیان آخر دیگر اشکال بیان تسدید الاصول و اشکال بیان اول نمی‌آید که بگویید که به احدهما خورده، اصلاً ایشان می‌گوید که من اصلاً کار ندارم به ادله‌ی احله الله لمن

اضطرر الیه، می‌آیم از اولویت قطعیه می‌فهمم فرد قطعاً حلال است، بیان آخر دیگر آن حرف را هم نمی‌توانید بزنید درست است

س: آن معین که ...

س: عیب ندارد معین نباشد، اشکال این است، حالا می‌خواهید بنابر این منای‌تان جواب بدهید، این مینا دیگه قطعاً آن اشکال را ندارد. این‌جا یک احدهمای لا معین کلی است، آن‌جا معین است که اگر این را هم بگویم باز شما از تعیین احدهما و عدم تعیین هیچ چیز را از دست ما نمی‌توانید بگیرید. شما مناطاتان در استدلال این بود؛ می‌گفتید اطلاقات پابرجا است سایه‌اش، ضرورت تنقذر بقدرها فقط حالت عدم تعدی را می‌گیرد. با عدم تعیین و تعیین کاری نداشتید. می‌گفتید اطلاقات ادله دو طرف را می‌گیرد «إجتنب عن الخمر»، اجتناب عن الخمر چه دوتا ماء باشد می‌گیرد چه یک ماء باشد یک شربت باشد می‌گیرد، فرقی نمی‌کند. می‌خواهی از دست من چی را بگیری با تعیین و عدم تعیین؟ هیچ تفاوتی نمی‌کند. این سیلان اشکال را اگر قبول کنید توی احدهمای معین هم باید بگویید.

ج: بله، آخه آن یکی، شما می‌گویید چی؟ فرض این است که دوتای آن را حرام قرار دادید یا یکی‌اش حرام یکی‌اش حلال است؟

س: توی علم اجمالی یکی‌اش حلال است یکی‌اش حلال است.

ج: نه، این مثالی که دارید می‌زنید که به یکی از معین

س: به معین که آب است اضطرار پیدا می‌کند

ج: خب، به معین که آب است اضطرار پیدا کرده، خب

س: کی می‌تواند اضطرار را بردارد؟ وقتی تعدی نکنی، إجتنب عن الخمر ثابت بماند مال شربت، إجتنب عن الخمر سایه اطلاق روی سر شربت بماند، فقط آب را بخوری، تعدی نکنی، ادله اضطرار در تعیین و عدم تعیین که فرق نمی‌کند. تنقذر بقدرها، در عدم تعدی تفاوتی نمی‌کند.

ج: خب این‌جا هم که

س: و اطلاق ادله

ج: می‌دانم. چه اشکالی است به ما می‌کنید؟ خب آن‌جا هم باید احتیاط کند، آن‌جا که گفتیم باید احتیاط بکند.

س: نه، شما می‌گویید علم اجمالی منجز نیست، می‌توانی تعدی کنی در احدهمای معین، در احدهمای معین که

ج: نه، آن‌جا که ما چی گفتیم؟ آن‌جا هم گفتیم باید احتیاط بکند.

س: در احدهمای معین فرمودید وقتی که اول ضرورت باشد

ج: خب اول ضرورت است. خب، ضرورت داشته

س: اول ضرورت داشته

ج: خب، پس تکلیف نمی‌آید دیگه

س: خب ببینید آفرین! نمی‌آید؟ پس می‌توانی شربت را بخوری، درست است؟ ما همین حرف را مگر نمی‌زدیم؟

ج: خب

س: خب همین حرف را این‌جا هم بزنید اگر این‌جوری می‌زنید. چی می‌فرمایید؟ می‌فرمایید که اضطرار که می‌گوید که این را بخور، وقتی از اول، از اول وقتی است که فقط این را بخوای بخوری، آن‌ها را نخواهی بخوری، درست است؟ این فرمایش اشکال است دیگه، این اشکال به احد معین هم هست. اگر نه، می‌فرمایید اصلاً إجتنب عن الخمر یا نمی‌گیرد، شما توی احدهمای معین این‌طور می‌فرمایید، می‌فرمایید وقتی که یک طرف اضطرار پیدا کردیم، وقتی این را برداشتیم قطعاً حلال شد به همین بیانی که الان هم فرمودید، اصلاً إجتنب عن الخمری باقی نمی‌ماند، ما می‌مانیم و شبهه بدویه، همان توافقی که بین شبهه بدویه و إجتنب عن الخمر است این‌جا ... برائت

ج: ببینید، جواب: آن‌جا که به این اضطرار پیدا کردیم به معین، من در تمام صور اضطرار به این دارم. چه آن را بخورم چه آن را نخورم

س: دارم.

ج: پس ادله، پس تطبیق شده ...، دیگه معنا ندارد دیگه

س: شیخنا، اشکال را عرض کردم. این اشکال را نمی‌توانید به این بیان اخیر بزنید. بیان اخیر نمی‌گوید رفته روی احدهما که بگویی چه‌طور تطبیق می‌کنی، اشکال

س: حالا چه تعدی بکن چه تعدی نکن این برداشته شده

س: شما الان چرا فرمودید بیان آخر بهترین تقاریر است؟ چرا فرمودید چون که اشکال تسدید الاصول را ندارد دیگه، اشکال تسدید الاصول

ج: خب بله، آن اشکال را ندارد.

س: پس قطعاً این فرد منطبقاً علیه ادله اضطرار است.

ج: کدام؟

س: بیان اخیر

ج: نه، نه!

س: بابا بیان اخیر خودتان فرمودید اشکال تسدید الاصول را ندارد دیگه،

ج: نه، به این جهت گفتیم اشکال تسدید ...، تسدید الاصول می‌فرماید همین که انتخاب می‌کنی همین چیه؟

س: منطبقٌ علیه است.

ج: مضطَّرَّالیه است.

س: بله دیگه، منطبقٌ علیه اضطرار است.

ج: همین مضطَّرَّالیه است. ولی خب اشکال شد. این بیان نمی‌گوید این مضطَّرَّالیه است. می‌گوید مضطَّرَّالیه جامع است ولی ما از دو راه می‌فهمیم

س: که تکلیف ندارد فرد

ج: که این غیر مضطَّرَّالیه هم با این که عنوان مضطَّرَّالیه ندارد

س: بله، ولی تکلیف ندارد دیگه

ج: خب، یا تکلیف ندارد یا مرخص است.

س: پس قطعاً منطبقٌ علیه ترخیص است. پس قطعاً تکلیف از روی آن فرد برداشته شده، این اشکال آخر به آن وارد نمی‌شود دیگه روی این بیان، خوبی این بیان این است

ج: اما صحبت سر این است که آن ادله ترخیص که دارد به دلالت التزام دلالت می‌کند یا از مذاق شریعت ما در می‌آوریم

س: تتقدَّر بقدرها

ج: چه مقدار می‌گوید این‌جا، در چه طرفی می‌گوید حرمت را برداشتم؟

س: که این توی معین نمی‌ماند

ج: که در معین نمی‌آید. چون در معین چیه؟

س: در هر صورت برداشته شده، چون مضطَّرَّالیه است.

ج: علی‌أیِّ حال مضطَّرَّالیه است آن‌جا،

س: این خُلف مقدمه اول است. شما می‌گویید من قبول دارم این را برداشته

س: حرف خنده‌داری نمی‌زند

س: چرا، حرف خنده‌دار

ج: آقا، آن‌جا چه من او را بیاشامم چه او را نیاشامم این مضطَّرَّالیه است. یعنی اگر این آب را نیاشامد چه او خمر را بیاشامد چه ... می‌میرد. پس بنابراین چون در تمام احوال مضطَّرَّالیه است

س: ربطی به دیگری ندارد

ج: حرمت، ربط ندارد، برداشته اما این‌جا این‌جوری نیست. این‌جا می‌تواند این را، با آن

رفع اضطرار بکند.

س: می‌تواند چه کار کند این‌جا؟ نفهمیدم.

ج: می‌تواند با آن یکی رفع اضطرار کند.

س: آن یکی را برمی‌دارد. پس آن یکی را می‌خورد.

ج: نه، فلذاست که

س: بابا، این قطعاً مضطرب‌الیه را برداشته

ج: آن را بردارد آن است، آن را بردارد این است، بله.

منتها... پس این اشکال یک اشکال سیّال است که اگر کسی آن مذهب است و اشکالی که به مقدمه اولی فرمایش شیخنا الاستاد هم هست این است که این اولویت که شما می‌فرمایید محل اشکال است. چرا؟ چون آن‌جایی که حرام مسلّم است و مضطرب‌الیه واقع شده که ادله می‌گیرد، خب آن اضطرار بر آن واقع شده دارد برمی‌دارد، اما این محتمل‌الحرمه‌ای که اضطرار به او منطبق نیست چه‌طور اولویت دارد؟ و خلط شده بین این‌جا و یک جای دیگر، یک وقت هست که امر معینی است، من به این اضطرار پیدا کردم، به نحو شبهه حکمیه هم احتمال می‌دهم حرام باشد، آن‌جا درست است. کسی به یک چیزی اضطرار پیدا کرده، به نحو شبهه حکمیه هم احتمال می‌دهد حرام باشد. این‌جا احتیاج ندارد برای شبهه حکمیه‌اش برود به چی مراجعه کند؟ به ادله برائت، برای این‌که می‌گوید این اگر حرام هم باشد که من به خود این اضطرار دارم. اگر حرام مسلماً بود شارع برمی‌داشت. حالا هم اگر چیز باشد برداشته،

س: فکیف این‌جا مشکوک است الان

ج: مشکوک است. اولویت مال آن‌جاست. مانحن فیہ متعلّق اضطرار فرض می‌گوید نیست، شما قبول دارید متعلّق اضطرار نیست. آن وقت رفع حکم از جایی که متعلّق اضطرار است چه‌طور به اولویت دلالت می‌کند بر رفع، به اولویت در جایی که متعلّق اضطرار نیست؟ بنابراین به این بیان نمی‌شود مسئله را حل کرد و علاوه بر این‌که حالا بعداً توی ادله آن‌طرف باز چیزی عرض خواهیم کرد. پس این‌جا راه درستش همان مذاق شریعت است.

س: اولویت ... نسبت به حرام است؟

ج: محتمل‌الحرمة دیگه

س: نه، نه، نه، نسبت به حرام علم تفصیلی چی فرموده؟

ج: بله؟

س: فرمود اگر علم تفصیلی هم داشته باشیم برمی‌دارد که ... به علم اجمالی

ج: به جایی که محتمل است

س: نه،

ج: آره،

س: آره ديگه، محتمل ...

ج: احسن! پس به طريق اولی ...

س: وقتی علم تفصیلی داریم برمی‌دارد، این که دیگه ... احتمال می‌دهیم

ج: آن جایی که احتمال می‌دهیم محتمل الحرمه می‌شود پس حرمت معلومه مسلمه را برمی‌دارد. فکیف به آن جایی که حرمت محتمله باشد. می‌گویم این اولویت در مانحن فیه درست نیست.

س: چرا؟

ج: برای خاطر این که در مانحن فیه عنوان اضطرار فرض این است که بر این حرمت محتمله منطبق نیست. اضطرار به این که ندارم که،

س: چرا ... اضطرار دارند؟

س: چون مناط حفظ نفس را می‌دهد دیگه، می‌گوید مناط حفظ نفس، حفظ نفس آمده ضروره را وارد واجب کرده

ج: بابا، آن چیز دیگری است. نه، آن قبل از این است. ایشان دوتا بیان دارند. حالا گفتیم این را بعداً باید بیان بکنیم.

ایشان دوتا بیان دارند. یک بیان این است که این جا موافقت قطعی لازم نیست، به خاطر این که حفظ نفس از یک طرف است، آن هم حرمت آن خمر هم از یک طرف است. حفظ نفس چه؟ محذور آكد است فلذا عقل می‌گوید این جا لازم نیست موافقت قطعی بکنی، این یک بیان شان است. موافقت قطعی لازم نیست و الا حرمت مخالفت قطعی سر جایش هست.

یک بیان دیگر؛ و أضف الی ذلک، بیان آخر: أضف الی ذلک، که وقتی شارع حرام مسلم را و معلوم را در ظرف اضطرار برداشته، پس در جایی که محتمل الحرمه هست اولی است به این که بردارد. می‌گویم این اولویت در کجا درست است که شما می‌فرمایید؟ در جایی که تطبیق عنوان اضطرار مسلم باشد

س: پس مگر نمی‌گویید ظرف ... نه، نه، نه، تطبیق نمی‌دهیم، می‌گویم در ظرف اضطرار، می‌گویم فی ظرف ... که قبول داریم این جا هم اضطرار به احدهما دارد. می‌گویم فی ظرف الاضطرار

ج: احدهما، این مضطرُّ الیه

س: نه، ایشان اولویت را این جور نمی‌گوید. ایشان می‌گوید اضطرار به احدهمای غیر معین که داری، ایشان می‌گوید این را که قبول داریم، اضطرار به احدهما که داریم

ج: نه، می‌گوید محتمل ال...، می‌فرماید محتمل الحرمة أولى است از مقطوع الحرمة

س: فی ظرف الاضطرار

ج: وقتی مقطوع الحرمة را برمی‌دارد، محتمل الحرمة أولى است به برداشتن، می‌گوییم محتمل الحرمة‌ای أولى است که مضطرّالیه باشد

س: ولی این‌جا نیست

ج: و این‌جا نیست. محتمل الحرمة‌ای أولى است که مضطرّالیه باشد. آن وقت می‌گوییم مقطوع الحرمة مضطرّالیه برمی‌داری، محتمل الحرمة مضطرّالیه بر نمی‌داری؟ این درست است. اما جایی که فرض ما این است و قبول دارید شما تبعاً لأستادتان آقای خوئی که این‌جاها نه این مضطرّالیه است نه آن مضطرّالیه است. جامع مضطرّالیه است. و فلذا به آقای آخوند همان اشکالی را می‌کنید که آقای خوئی می‌کنند.

خب پس اگر قبول ندارید که این مضطرّالیه است چه اولی‌تی دارد؟ آن‌جا چون مقطوع الحرمة‌ای که مضطرّالیه هست چون اضطرار هست برداشته، این‌جا می‌گوید بر نمی‌دارم چون اضطرار نیست. اولویت ندارد. محتمل الحرمة‌ای اولویت دارد که او منطبقٌ الیه اضطرار هم باشد. آن وقت می‌گوییم مقطوع الحرمة‌ی مورد اضطرار برداشته، محتمل الحرمة‌ی مورد اضطرار را برداشته؟ نه، حتماً برداشته، این مال آن‌جا ...، بنابراین این‌جا باید چه کار کنیم؟ نه از این راه، از راه مذاق الشریعه بگوییم که ما از این ادله می‌فهمیم که شارع در این‌جا نمی‌تواند بگوید نه، این‌جا را من اجازه نمی‌دهم. هر جا که مسلم باشد اضطرار، این‌جا را اجازه نمی‌دهم. فلذاست که در آن‌جایی هم که در تسدید الاصول مثال زدند که اضطرار پیدا می‌کنیم به اطرافی که همه‌شان حرام هستند. یکی‌شان خمر است، یکی‌شان مغصوب است، آن‌جا هم باز باید از راه مذاق شریعت بگوییم. چون باز مضطرّالیه آن‌جا هم نه بر این منطبق است نه بر آن منطبق است. ولی کسی که به ادله اضطرار نگاه می‌کند و به مجموع این مسائل نگاه می‌کند که «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ وَ لَا يُرِيدُ بِكُمُ الْعُسْرَ» (بقره/185) به این‌ها که نگاه می‌کند می‌فهمد شارع این‌جاها دأبش این است که ترخیص داشته باشد. ترخیصی وجود دارد در این‌جا. پس بنابراین ...، منتها آن اشکال سیّال را اگر بپذیریم و کسی نگوید نه، این اشکال آقای چیز وارد نیست، خلاف اطلاعات ادله‌ی چیز هست و این‌ها، اگر اشکال ...، آن اشکال را ...، این سیّال به این هم همین‌طور جواب داده می‌شود. می‌توانیم این‌جور جواب بدهیم.

راه دیگری که باز وجود دارد برای این‌که... منتها این راه‌هایی که ما عرض می‌کنیم چون آن اشکال سیّال وجود دارد دیگه هم‌اش می‌آید. می‌گوییم نگوئیم به خاطر این‌که اشکال سیّال هست، می‌ترسیم خب کسی بعد در آن اشکال بکند به این وجوه هم گفته شده باشد.

اشکال دیگر این هست که اگر شارع فرمود یک جامعی را فرمود من حکم را از این جامع برداشتم که آن همین‌جا آن جامع بین الاطراف است احدهما، ما اضطرّ، ما يضطرّالیه در این‌جا یک کلی است، یک جامع است. وقتی از جامع برداشت، خب اگر تطبیق این جامع را اذن به عید نداده باشد آن برداشتن لغو است، چون آن جامع که قابل فعل و انجام و ترک و این‌ها نیست. فقط روی جامع بخواهد باشد. پس این به دلالت اقتضاء دلالت می‌کند که تطبیق آن با خودت است و الا لغویت آن لازم می‌آید. بگوییم من، بله، وقتی اضطرار به

احدها پیدا کردی حرمت را برداشتم ولی تو حق نداری بر هیچ کدام تطبیق کنی، خب این لغو است. پس به دلالت اقتضاء دلالت می‌کند این کلام برای این که اذن در تطبیق داده بر هر فردی که می‌خواهیم. وقتی اذن در تطبیق داد، بنابراین این جا عبد، علم اجمالی پیدا نمی‌کند به این که الان در این اطراف یک تکلیفی که مولا به مخالفتش اذن نداده است وجود دارد. پس عیب ندارد به این. آن وقت آن که برمی‌دارد حتماً اذن داده به مخالفتش، آن دیگری هم پس می‌شود شبهه بدویه؛ برائت جاری می‌کند.

س: باز این اشکال ...

ج: اشکال سبّال هم همین است. آن که دلالت اقتضاء به این مقدار است. به این مقدار است که اگر این نباشد لغویت لازم می‌آید. مازاد بر این لغویت لازم نمی‌آید که، پس توی این بحث آن نکته شهید صدر قدس سره خیلی کلیدی است. اگر کسی آن را قبول کند این همه‌ی این استدلال‌ها خراب می‌شود.

س: اشکال آقای فدایی ... دیروز بود به این قواعد وارد است دیگه، نه؟ درست است آقای فدایی ... آن اشکال اطلاق هست دیگه، آن چه که لازمه لغویت است اطلاق است چون ادله رفع اضطرار دو حالت را می‌گیرد. هم حالتی که ادهماست و نیاز به تطبیق دارد هم حالتی که به احد معین است و اصلاً نیازی به تطبیق ندارد.

ج: نه، این چیزها ربطی به آن ... نه، آن چیز دیگری است.

س: که اگر اطلاق را بگویند آقا، اطلاق رفض القیود است قبول! اگر نه، می‌گویند مؤونه ندارد

ج: نه، این عرض امروز ما به آن

س: نمی‌گویم همان حرف است، می‌گویم مناط

ج: نه، آن مناط این جا نمی‌آید.

س: چرا نمی‌آید؟

ج: چرا؟

س: اطلاقش است، اطلاق که مؤونه ندارد که بگویند لغو است

ج: نه، نه، نه، این جا گفته می‌شود ادله اضطرار فرض کنید جامع را برداشته، حکم از جامع برداشته

س: توی همه جا که جامع برداشته

ج: بابا! این جا را داریم می‌گویم.

س: خب این جا به اطلاقش دارید می‌گویند. آن جا ادهمای معینه که نمی‌گویند. توی ادهمای معین که قطعاً نیاز به تطبیق ندارد. اطلاق ادله اضطرار چه جایی را می‌گیرد که نیاز به تطبیق دارد توی ادهمای لا معین؟ چون آن جا نیازی به تطبیق ندارد. بعد از این می‌خواهید لغویت بفهمید؟ پس از اطلاقش دارید لغویت را می‌فهمید. اطلاق ... هم که

مؤونه ندارد.

ج: بله، این درست است فرمایش شما، این جوری بخواهیم بگویم درست است. یعنی بگویم اطلاق ادله اضطرار بخواهد این جا را بگیرد ولی اجازه در تطبیق ندهد، این لغو است. ولی جواب آن مسئله هم این است که اطلاق مراد مولاست. یعنی اراده کرده اطلاق را و آن مغالطه است که مثل آینه می‌گفتیم. فلذا ظهور کلامش یعنی اراده کرده.

س: از کجا می‌زنیم رویش؟

ج: از کجا می‌زنیم؟ اطلاق یعنی همین! ظهور کلام یعنی این اطلاق را اراده کرده

س: یعنی مبنای اطلاقان این است؟

ج: بله، نه معنایش این نیست که رفض القیود را بگویم ها! معنایش این است که اراده کرده؛ یعنی می‌خواهد. اطلاق معنایش این است که آن مطلق را می‌خواهد. پس این جا هم اراده کرده؛ یعنی همه جاها می‌گوید برداشتم. خب همه جا، برای چی اراده کردی همه جا را؟ اگر اذن در تطبیق نمی‌دهی برای چی اراده کردی همه جا را؟ این اراده لغو است

س: یعنی توی آن مراد جدی دیگه آن بیان نمی‌آید.

ج: بله؟

س: توی مراد جدی دیگه آن بیان نمی‌آید که بیایم بگویم آقا، اطلاق جعل الحکم علی الطبیعة مثل آینه بلند کردن است. توی مراد جدی‌اش که نمی‌آیم بگویم. فرمایشان این است دیگه، یعنی ما توی مراد جدی نمی‌توانیم آن را تطبیق بکنیم که آقا ... ردّ فرمایش شهید صدر نمی‌تواند قرار بگیرد چون توی مراد جدی ایشان دارد.

ج: بله، بله، یعنی مراد جدی مولا؛ آن دیگه رفض القیود ... اراده کرده دیگه، انقذاح اراده در ... حالا هر جوری در مورد شارع مقدس می‌شود تصویر کرد انقذاح اراده را که آقای آخوند در نفوس علویه و ولویه فرموده؛ یعنی خدای متعال توی نفوس آنها این جور چی می‌کند. در خودش که مورد حوادث نیست ولی در قلب آنها اراده را ایجاد می‌کند کائنه، حالا هر جور تصویر کردیم. حالا آن مباحث کلامی و فلسفی‌اش هست. ولی اصلش مسلم است، حالا به هر شکلی که آن جا تصویر کردیم. پس بنابراین این جا به این بیان می‌شود...، منتها باز این جا مطلبی که وجود دارد این است که آیا ادله رفع اضطرار جامع را می‌گیرد اصلاً؟ مگر جامع حکم دارد که احله الله؟ یا رفع؟ باز این اشکال هم علاوه بر آن اشکال سیال دارد.

س: «رفع ما اضطرروا إلیه»، «رفع ما اضطرروا إلیه»، اطلاق «ما اضطرروا إلیه»،

ج: رُفِعَ چه چیزش؟ خودش؟

س: همین! همین عرض کنم. «رفع ما اضطرروا إلیه»، هر چیزی‌اش که می‌خواهد بخورد، بگویم احکامش هست، آثارش هست، هر چیزی که هست، آن اطلاق «ما اضطرروا إلیه»، هم چیزی که به آن اضطرار پیدا می‌کنیم می‌تواند چیزی باشد که مردد و کلی، و ذو اطراف باشد هم می‌تواند نه، معین باشد

ج: اما صحبت سر این است که

س: باید حکم داشته باشد که

س: صحبت سر این است؛ می‌گویم می‌فرمایید از کجا حکم رفته روی ادهما؟ روی مینای تسدید الاصول و روی مینای اخیری که فرمودید، این‌ها که مشخص است. این‌ها می‌گویند نه، می‌رود رویش، منتها تطبیق داده نمی‌شود. ما می‌گوییم این منطبقٌ علیه

ج: نه، می‌گویم چه جور شما، مقدمه اولایی که اول بحث گفتیم، جامع مگر حکم دارد؟ احد الظرفین، احد الکأسها که این‌جا هست مگر این حکم دارد؟

س: شما صلاة را که واجب می‌کنید صلاة را که ...

ج: آن بله، گفته صلّ،

س: خب گفته صلّ

ج: و این‌که گفته احد الکأسین حرام،

س: نه، تطبیق ادهما بودنش مثل تطبیق صلّ بر افراد عرضیه و طولیه است، چه فرقی می‌کند؟ الاعمال

ج: خب می‌دانم. باید این ادهما باید حکم روی آن بیاید که بعد شما تطبیق کنی؟

س: که برداری آن را دیگه

س: خب چون رفته روی طبیعت،

ج: طبیعت چی؟

س: «ما اضطرروا إلیه»، می‌دانم «ما اضطرروا إلیه»، مصداق «ما اضطرروا إلیه» چیه؟

س: همان مصداقی که توی صلّ هست.

ج: نیست. ادهما است دیگه این‌جا

س: ادهمایی که حکم ندارد چه جوری بردارد آن را؟ حکم ندارد. چه جوری بردارد آن را

ج: بله، خب شده ساعت 10:10 دقیقه.

و صلی‌الله علی محمد و آله الطاهرين